

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه اول شرح و تفسیر نهج البلاغه نامه 31

لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام)، كَتَبَهَا إِلَيْهِ «بِحَاضِرِينَ» عِنْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صَفِينِ .

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ، الْمُسْتَسْلِمِ [لِلدَّهْرِ الذَّمَامِ] لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتِي
وَ الظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا، إِلَيَّ الْمَوْلُودِ الْمَوْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ وَ رَهِينَهُ
الْأَيَّامِ وَ رَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ وَ عَبْدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْغُرُورِ وَ غَرِيمِ الْمَنَايَا وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ وَ حَلِيفِ الْهَمُومِ وَ قَرِينِ
الْأَحْزَانِ وَ نُصْبِ الْآفَاتِ وَ صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ وَ خَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ؛ أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي
وَ جُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَ إِفْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ وَ الْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي، غَيْرَ أَنِّي
حَيْثُ تَقَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمُّ نَفْسِي [فَصَدَقَنِي] فَصَدَقَنِي رَأْيِي وَ صَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ وَ صَرَّحَ لِي
مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضِي بِي إِلَيَّ جِدًّا لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ وَ صَدَقَ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ، وَ وَجَدْتُكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ
كُلِّي حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي وَ كَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ
نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي [هَذَا] مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ

فرهنگ نهج البلاغه رحیمی نیا

حَاضِرِينَ: نام شهری است در اطراف صفین .
عَرَضِ الْأَسْقَامِ: هدف مرضها و بیماریها .
الرَّمِيَّةُ: هدف تیر، آنچه که به طرفش تیراندازی میشود .
نُصْبُ الْآفَاتِ: در برابر آفتها، در معرض آفات، یعنی از درد و آفت جدا نمی شود .
يَزَعُنِي: مرا باز می دارد .
مَحْضُ: خالص .
الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ: اعتراف کننده به (سختی و چیرگی) زمان .
الرَّهِيئَةُ: مرهون، در گرو، یعنی او در تحت قدرت روزگار است .
الْأَصْرِيحُ: بزمین افتاده، زمین خورده .
جُمُوحِ الدَّهْرِ: سرکشی روزگار .
مَا وَرَائِي: کنایه از آخرت است .
مُسْتَظْهِرًا بِهِ: کمک گیرنده از آن .
صَدَقَنِي: مرا منصرف کرد .

واژه های نهج البلاغه عمران علی زاده

عَرَضِ الْأَسْقَامِ: نشانه و هدف بیماریها
رَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ: تیر خورده و نشانه مصیبتها
نُصْبُ: آنچه در کنار راه می گذارد برای راهیابی
صَرَّحَ: روشن نموده است
أَفْضَى بِي: مرا کشید
رَهِينَةُ الْإَيَّامِ: گرو روزگار
عَرِيمٌ: بدهکار و مدیون
تَبَيَّنَتْ: کشف کردم
مَحْضٌ: خالص هر چیز
عَنَانِي: مرا دارای قصد و اراده کرده

ترجمه دشتی

(نامه به فرزندش امام حسن علیه السلام وقتی از جنگ صفین باز می گشت و به سرزمین «حاضرین» رسیده بود در سال 38 هجری)

1- انسان و حوادث روزگار

از پدری فانی، اعتراف دارنده به گذشت زمان، زندگی را پشت سر نهاده - که در سپری شدن دنیا چاره ای ندارد - مسکن گزیده در جایگاه گذشتگان، و کوچ کننده فردا، به فرزندی آزمند چیزی که به دست نمی آید، رونده راهی که به نیستی ختم می شود، در دنیا هدف بیماری ها، در گرو روزگار، و در تیررس مصائب، گرفتار دنیا، سودا کننده دنیای فریب کار، وام دار نابودی ها، اسیر مرگ، هم سوگند رنجها، هم نشین اندوه ها، آماج بلاها، به خاک در افتاده خواهش ها، و جانشین گذشتگان است.

پس از ستایش پروردگار، همانا گذشت عمر، و چیرگی روزگار، و روی آوردن آخرت، مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام توجه مرا به آخرت کشانده است، که به خویشتن فکر می کنم و از غیر خودم روی گردان شدم، که نظرم را از دیگران گرفت، و از پیروی خواهشها باز گرداند، و حقیقت کار مرا نمایاند، و مرا به راهی کشاند که شوخی بر نمی دارد، و به حقیقتی رساند که دروغی در آن راه ندارد.

و تو را دیدم که پاره تن من، بلکه همه جان منی، آنگونه که اگر آسیبی به تو رسد به من رسیده است، و اگر مرگ به سراغ تو آید، زندگی مرا گرفته است، پس کار تو را کار خود شمردم، و نامه ای برای تو نوشتم، تا تو را در سختی های زندگی رهنمون باشد. حال من زنده باشم یا نباشم.

شرح مکارم شیرازی:

این وصیّت نامه یک دوره کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله است.

این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می کند، زیرا معمولاً به هنگام نوشتن نامه می نویسند: مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می شود. امام (علیه السلام) به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن (علیه السلام) را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزه های بسیار مهم آینده هموار می سازد. ابتدا شش صفت برای خود و سپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می کند.

امام (علیه السلام) با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می کند؛ نخست اینکه به فرزندش می فهماند من با کوله بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزه ها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمرانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش تر خواهد بود. سوم اینکه پسرش بداند به زودی پدر می رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزه ها آماده تر می سازد.

تعبیر به «فان» (که در اصل «فانی» بوده و برای هماهنگ شدن با جمله های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از دست داده ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام (علیه السلام) این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین هایی است که خواه ناخواه پیش می آید. جمله «الْمُهْدِرِ الْعُمْرِ» تأکیدی است بر اینکه من در سراسیمی پایان عمر قرار گرفته ام و جمله «الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا» اشاره به غلبه حوادث بر انسان است. جمله «السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى» اشاره به این است که این منزلی که ما در آن مسکن می کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته ایم و گاه ما می سازیم و به آیندگان تحویل می دهیم. سرانجام جمله «وَالظَّاعِنِ عَنْهَا عَدَاً» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی ها و آگاهی ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه ام.

آن گاه امام (علیه السلام) مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می کند نخستین وصفی که امام (علیه السلام) در اینجا برای فرزندش. و به بیان دیگر برای همه انسان ها. ذکر می کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیایی خالی از هرگونه مشکلات و ناراحتی ها و ناکامی ها می خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج ها و مصائب است «الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ.»

جمله «السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ» مفهومی است که همه انسان ها در طریقی گام می نهند که انتهای آن مرگ و هلاکت است، همان گونه که قرآن می گوید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (آل عمران آیه 185) و هیچ گونه استثنایی هم برای آن ذکر نمی کند. جمله «عَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری هاست؛ در کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعبیر به «وَرَهِينَةَ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه «رهینه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رها می سازد و به قبر می سپرد. تعبیر «وَرَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ» با توجه به اینکه «رمیه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه گیری برای پرتاب تیرها می شود اشاره به این است که مصیبت ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می دهد از هر سو او را نشانه گیری کرده اند. کسی را نمی یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار نشود. از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می شود غالباً نمی بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می کند می بیند تیر مصیبتی بر جان او نشسته. جمله «وَعَبْدِ الدُّنْيَا وَتَاجِرِ الْعُرُورِ» اشاره به این است که انسان همچون برده ای در چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به هر سو می برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه هایی را با تلاش در این دنیا به دست می آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه ای از مکر و فریب است. سرمایه هایی که به زودی از دست می رود و دیگران همیشه به آن چشم دوخته اند.

فقره «عَرِيْمِ الْمَنَائِيَا» انسان را به شخص بدهکاری تشبیه می کند که طلبکار او مرگ است؛ مرگی که جان او را می گیرد و جسمش را در خاک پنهان می سازد و تعبیر به «أَسِيرِ الْمَوْتِ» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می کند؛ گاه می فرماید: بدهکار مرگ و گاه می فرماید: اسیر موت است.

جملات «حَلِيفِ الْهُمُومِ» هم پیمان اندوه ها و «قَرِينِ الْأَحْزَانِ» قرین غم ها اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی، غم بیماری، غم از دست دادن فرصت ها، غم خیانت های بعضی از دوستان و غم توطئه های دشمنان. آیا می توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم ها نشده باشد.

«زمان» در اصل به همان معنای معروف آن است که شامل اوقات کوتاه و طولانی می شود؛ ولی از آنجا که زمان در این دنیا همراه با حوادث گوناگون تلخ و شیرین است، این واژه گاه اشاره به همین معناست و «المَقَرُّ لِلزَّمان» اشاره به کسی است که قبول دارد دنیا دار حوادث است ولی در عمل با آن هماهنگ نیست.

در بسیاری از متون و شروح نهج البلاغه بعد از این وصف صفت دیگری نیز به عنوان «الذَّامُّ لِلدُّنْيَا؛ نکوهش گر دنیا» آمده است که با توجه به آن، هفت وصف می شود.

«الظَّاعِن» به معنای کوچ کننده از ریشه «ظعن» بر وزن «ظعن» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.

«غرض» به معنای هدفی است که به سوی آن تیراندازی می شود.

«رهینه» به معنای گروگان است. «رمیه» تعبیر دیگری از «غرض» و «هدف» است.

«حلیف» به معنای هم پیمان از ریشه «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند و پیمان گرفته شده است.

«جُمُوح» به معنای سرکشی کردن و «جَمُوح» بر وزن «قبول» در اصل به معنای حیوان چموش است. سپس به انسان های سرکش و حتی حوادث و برنامه هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق شده است.

«يَزَع» از ریشه «وزع» بر وزن «وضع» به معنای باز داشتن گرفته شده است.

«ما وَرَائِي» اشاره به مردم دنیا، مقامات، ثروت ها و امثال آن است و هدف امام (علیه السلام) بیان این حقیقت است که توجه به قرب انتقال از دنیا مرا از امور دنیوی باز داشته و متوجه سرنوشت آینده ام ساخته و جای تعجب است که بعضی از شارحان نهج البلاغه، «ما وَرَائِي» را به معنای آخرت گرفته اند در حالی که مفهوم جمله در این صورت چنین می شود: توجه به پایان عمر مرا از اهتمام به امر آخرت باز داشته و این تفسیری است نادرست.

«صدف» از ریشه «صدف» بر وزن «حذف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چیزی است.

«أَفْضَى» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است گویی در «فضا»ی او وارد شده است.

«مستظها» از ریشه «استظهار» به معنای طلب پشتیبانی از کسی یا از چیزی است.

موسسه فرهنگی قرآن و عترت غدیر گچساران

گروه قرآن و عترت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کهگیلویه و بویراحمد

1399/9/25